

تصحیح معانی لغات و اصطلاحات در متون مختلف

از: دکتر برات زنجانی

در این مقاله بعضی از لغات و عبارات و اصطلاحات ادبی را که بقلم نویسندگان رفته و نگارنده در صحت آنها تردید دارد در بوته نقد و بررسی نهاده ام و حاصل این تلاش را در معرض قضاوت استادان ادب فارسی و صاحب نظران قرار می‌دهم تا چه قبول افتد و چه در نظر آید.

۱- «روشن نامه»:

لغت نامه در معنی «روشن نامه» که در این بیت از مثنوی خسرو و شیرین نظامی آمده است:

به هفت اورنگ روشن خورد سوگند به روشن نامه گیتی خداوند

می‌نویسد ظاهراً در این بیت نظامی کنایه از قرآن کریم است و در حاشیه همان صفحه از لغت نامه این توضیح را نیز افزوده است: «احتمال هم می‌رود مقلوب نامه روشن (کتاب مبین) باشد چه (مبین) صفت بارز قرآن کریم است».

سخن ما: این بیت مربوط به سوگندی است که شیرین در محضر مهین بانو که عمه او و پادشاه ارمنستان بود بر زبان آورده است. می‌دانیم که شیرین و مهین بانو مسلمان نبودند که برای همدیگر بقرآن کریم سوگند یاد کنند. و زمان وقوع داستان دوره ای است که ایرانیان باسلام مشرف نشده بودند. و نظامی گنجوی که در پایان مثنوی خسرو و شیرین نامه حضرت رسول اکرم (ص) به خسرو و پرویز را آورده است از تاریخ با خبر و می‌داند که شیرین نا مسلمان هیچوقت به قرآن

سوگند یاد نمی کند. بنابراین مقصود نظامی از ((روشن نامه)) قرآن کریم نبوده است و تعبیری که از این لغت شده نادرست است.

۲- «وا»:

در کتاب سخن و سخنوران تالیف مرحوم بدیع الزمان فروزانفر در معنی این بیت از سنائی غزنوی:

گرت نزهت همی باید به صحرائ قناعت شو

که آنجا باغ در باغ است و خوان در خوان و وادر را

(ص ۲۸۶)

در حاشیه کتاب لغت «وا» را چنین معنی کرده اند: محتمل است محقق و مبدل بازه باشد یعنی دره.

سخن ما: «وا» و «با» به معنی «آش» است از قبیل غوره وا، شوروا، سکبا و در فرهنگ معین معنای «وا» را آش نوشته و همین بیت از سنائی را شاهد آورده است.

۳- «خنجر»

در کتاب مرزبان نامه به تصحیح علامه قزوینی و تقوی در صفحه ۱۴۸ در تصحیح این بیت:

صورتی از فرشته نیکوتر **دیوریت نماید از خنجر**

در حاشیه صفحه درباره لغت «خنجر» آورده اند:

«کذافی ثلث نسخ (؟) وفی الرابعه از خنجر و فی نسخه الاساس اجنجر و در یک نسخه اصلاً این بیت را ندارد» پایان سخن علامه. قرار دادن علامت (؟) نشان می دهد که معنی و مفهوم شعر بنظر مصحح مقبول نبوده و قرار گرفتن کلمه «خنجر» را در آنجا درست ندانسته است.

سخن ما: این بیت در آثار سنایی غزنوی چنین آمده:

که بسی از فرشته نیکوتر **دیورویی نماید از خنجر**

(ص ۶۹)

و مفهوم آن این است: اگر کسی چهره خود را در سطح خنجر

مشاهده کند بد شکل و بد ترکیب و نازیبا خواهد دید هر چند از فرشته هم زیباتر باشد باز صورت خود را زیبا نخواهد یافت.
در قدیم گاهی اضطراراً از سطح صیقلی خنجر، از آن قسمت تیغه که نزدیک قبضه قرار گرفته است به جای آئینه استفاده می کردند و چون این سطح کاملاً مسطح نبود صورت انسان را کج و بد نما نشان می داد.

خاقانی شروانی گوید:

از نیم شاعران هنر من مجوی از آنک

ناید همی ز آهن بدگوهر آینه

گرجز ترا ستودم بر من مگیر از آنک

مردم ضرورتی کند از خنجر آینه

(ص ۳۹۴)

بنابراین، بیت حتی بشکل:

صورتی از فرشته نیکوتر **دیوریت نماید از خنجر**

معنی روشن دارد و در درستی معنی و بجا آمدن لغت «خنجر» در آن بیت شك و تردید باقی نمی ماند.

۴- «ریحانی زمستانی» و «قلب الشتاء»:

باز در همان کتاب (مرزبان نامه) در صفحه ۸۶ در «داستان مردمهمان با خدای خانه» آمده :

«شبی از شبهای زمستان دوستی بخانه او نزول کرد آنچه رسم گرامی داشت اضیاف است بجای آورد و ماحضری که بود پیش بنهاد بکار بردند و آتشی خوش برافروختند و از لطف مجاورات و مفاکحات، فواکه روحانی باریحانی زمستانی بر هم آمیختند و صیرفی طبع در رغبت قلب الشتاء هر ساعت این ابیات می خوانند:

بی صرفه در تنور کن آن ز صرف را

کوشعله ها بصرفه و عوا برافکنند

طاووس بین که زاغ خورد و آنکه از گلو

گاورس ریزه های منقی برافکند.

در حاشیه همین صفحه در معنی «ریحانی» می نویسد:
 ((الریحانی هو الشراب الصّرف الطیب الرائحة، قاموس دزی نقلاً عن
 مفردات ابن بیطار)). و در باره «قلب الشّتاء» می نویسد: ((دریکی از
 نسخ در زیر قلب الشّتاء نوشته «آتش» و معلوم نشد این معنی برای
 قلب الشّتاء از روی چه مأخذی است.)) پایان توضیح مصحح.

سخن ما:

ریحانی زمستانی در عبارت بالا کنایه از شراب نیست بلکه مقصود
 از آن آتش است. بعبارت دیگر آتش را ریحانی زمستانی یا ریحان
 زمستان می گفتند. نظامی گنجوی این تعبیر را در وصف آتش آورده
 است:

زمستان گشته چون ریحان از او خوش

که ریحان زمستان آمد آتش

(ص ۹۷)

و در معنی «قلب الشّتاء» که مصحح نوشته: «ومعلوم نشد این معنی
 (یعنی آتش) برای قلب الشّتاء از روی چه مأخذ است.» باید گفت که
 «قلب» اصطلاح ادبی و از صنایع بدیعی است و وارون خواندن کلمه را
 گفته اند و انواع مختلف برای آن قائل شده اند مثلاً «مرد» را اگر
 وارونه بخوانیم «درم» تلفظ شود. و اگر «اقبال» را وارونه بخوانیم
 «لابقا» تلفظ می شود. و «درد» و «تخت» را وارونه بخوانیم هیچ فرقی
 نمی کند و خود کلمه بدست می آید.

و «قلب الشّتاء» يك معنایش وسط زمستان و معنای دیگرش وارونه
 خواندن «شتا» است. و از قلب کردن آن کلمه «آتش» بوجود می آید.
 بنابراین در نسخه خطی مرزبان نامه که در زیر «قلب الشّتاء» معنای
 «آتش» نوشته اند درست بوده است و قلب الشّتاء اشتباه است.

۵- در معنای این بیت از حافظ:

آنکه ده با هفت ونیم آورد بس سودی نکرد

فرصت بادا که هفت ونیم باده می کنی

(دیوان حافظ)

سودی بوسنوی در شرح بیت مذکور می نویسد:

((این بیت سماعی است یعنی در آن زمان که هنوز همه مردم از وضع تجارت آگاه نبودند هر که با هفت و نیم سکه (پول) ده سکه فایده می برد یعنی هفت و نیم سکه ده تا که می شد پس دوتا و نصف سود می داد می گفتند این معامله تماماً سود است اما اگر به هند سفر کنند در آنجا ده عدد سکه هفت و نیم سکه ربح دهد گویند این سود گزافی است. چونکه راه تجارت شیراز به هند از بندر هرمز بوده که یکی از بنادر دریای هند است و آسانترین راه تجارت هند بود.

محصول بیت: پادشاه ممدوح خود را به فتح ممالک تحریض می کند و می فرماید آن تاجری که در تجارت هفت و نیم عدد سکه اش ده تا شد خیلی فایده نبرده است زیرا سه تاسکه شش عدد پول و یک سکه دو پول فایده می دهد یعنی دو بر یک سود حاصل می کند. اما در فتح ممالک فرصت باد که باده سکه هفت و نیم سکه نفع می بری یعنی سه بر یک خلاصه برای فتح ممالک عزم را راسخ کن که اضعاف مضاعف فایده خواهی برد زیرا در فتح و تسخیر کشورها اگر چه خزاین صرف می شود اما در ارتفاع ممالک فواید بیشمار ملحوظ است ج ۴ ص ۲۷۲)) این بود تفسیر و تعبیر سودی از بیت فوق الذکر.

سخن ما:

در قدیم گاهی امیری با کمبود ذخیره مالی (طلا و نقره) روبرو می شد و خزانه را ضعیف می یافت برای افزایش موجودی عیار مسکوکات رایج را پایین می آورد. مثلاً ده هزارسکه تمام عیار را ذوب و مقداری فلز دیگر به آن اضافه می کرد و از الیاژ بدست آمده دوازده هزار و پانصد سکه جدید می زد در نتیجه در هرده هزار سکه دو هزار و پانصد

سکه به موجودی خزینه می افزود البته مردم از این عمل ناراضی بودند زیرا ارزش ذخیره نقدی آنان پایین می آمد. درست مثل این بود که امروز بعضی از کشورها اسکناسهای بی پشتوانه چاپ و در گردش قرار می دهند و ارزش پول کشور خود را پایین می آورند. در گذشته مردم از ترس خشم و مجازات امیر، ناچار بقبول سکه عیار جدید تن می دادند معمولاً این سکه در کشور دیگر رواج نداشت و ارزش آن پایین تر از مبلغ اسمی سکه بود و بهمین جهت این سکه را «شهرروان-شهرروا-شهروا» می گفتند. سعدی می گوید:

بزرگ زاده نادان به شهرها ماند

که در دریا غریبش به هیچ نستانند

(گلستان)

(سعدی در بیت مذکور به سکه هایی که عیارشان خیلی پایین بوده نظر داشته است.)

و مسکوکات را با اعتبار مقدار عیاری که داشت بنامهای دیگری نیز می نامیدند از آن جمله: دهدهی: زر و سیم تمام عیار و مسکوکی را می گفتند که ده دهم یعنی تمام آن فلز اصیل (طلا یا نقره) بود. ده پنجمی: زر و سیمی را می گفتند که نصف وزن آن ناخالص و از فلز دیگر بجای طلا و نقره استفاده می کردند. ممدوح نظامی وقتی که از نظامی می خواهد که لیلی و مجنون را بنام او بسراید در نامه خود یادآوری می کند:

((ای نظامی تو که می توانی سکه دهدهی بزنی و استعداد این کار را داری انتظار دارم در کتابی که من خواسته ام زرکامل عیار بکار ببری و ناسره گویی نکنی و سکه ده پنجمی بزنی:

تا دهدهی فرایبت هست ده پنجم زنی رها کن از دست

(ص ۱۶۹)

مفهوم بیستی که از حافظ مورد بحث است می رساند که امیری به مسند قدرت دست می یابد و مسکوکات دهدهی (زرکامل عیار) را به

هفت و نیم گاهش می دهد. بعد از سپری شدن قدرت او امیر جدیدی بقدرت می رسد و حافظ به این امیر جدید توصیه می کند که: آن کسی که عیار دهدهی را به هفت و نیم آورد بدنامی برد و فایده معنوی از این کار نبرد. انشاءالله قدرت تو بادوام و طولانی خواهد بود از فرصت استفاده کن و مسکوکات هفت و نیم عیار را به دهدهی تبدیل نما.

نظر پروفیسور سعید نفیسی:

((اینکه حافظ می گوید «آنکه ده با هفت و نیم آورد بس سودی نکرد» یعنی کسی که ده را به هفت و نیم تبدیل کرد. فایده ای از این کار نبرد و روزگار او را مجال نداد. فرصتت بادا که هفت و نیم راده می کنی. یعنی خدا بتو فرصت و توفیق بدهد تا این هفت و نیم را دوباره ده بکنی یعنی همان مبلغ ده دینار سابق را بدهی بجز این توجیه دیگر هیچ استنباط دیگری نمی توان از این شعر حافظ کرد ص ۸۶». پایان گفته استاد نفیسی.

استاد نفیسی گمان برده که امیری وظیفه مستمری بگیران را از ده دینار به هفت و نیم دینار تقلیل داده و حافظ امیر جدید را تشویق می کند که همان ده دینار مستمری سابق را بدهد.

بنابراینچه گذشت سودی شارح دیوان حافظ در تفسیر بیت مورد بحث مقصود حافظ را نتوانسته است روشن بکند و معنایی که آورده بقول خودش سماعی بوده و از کسی چنین شنیده بوده است.

۶- «گل خوشبوی»:

پروفیسور رستم علی یف در مجله «نامه فرهنگ» بخشی از تحقیقات خود را می شمارد و چنین می گوید:

«برای نخستین بار متون اصیل سعدی و گلستان را مطابق یا نزدیک با آنچه مولف نگاشته احیا کردم و تمام نسخ بدل را با مشخصات کامل در پاورقی نشان داده و بزبان روسی نیز ترجمه کردم در این زمینه مقالات و شروح زیادی نیز نگاشته ام مثلاً در تمام نسخ

گلی خوشبوی در حمام روزی

رسید از دست محبوبی بدستم

ولی این طور نیست. دقیق آن این است که رسید از دست مخدومی بدستم. مخدوم یعنی آقا، آن موقع گلاب می کشیدند دیگ را با گل که بجای صابون استفاده می شد می بستند. بوی گلاب بهمین سبب بگل منتقل می شد و این گل از صابونهای گران قیمت آن دوره بود بطوریکه فقط مورد استفاده آقایان و مخدومان و اشراف بود از این نمونه ها موارد متعددی را می توانم عرض کنم که تصحیح شده است ص ۱۱»

سخن ما:

سعی و کوششی که پروفیسور در ادب فارسی بکاربرده و زحمتی که تحمل فرموده مورد سپاسگزاری است. اما گل سرشوی، گلی است که از بقایای موجودات تک سلولی با گذشت صدها هزار سال تشکیل یافته و خاصیت پاک کنندگی دارد حتی جامه را نیز با آن می شویند. در آذربایجان شرقی معادن زیاد از این گل وجود دارد. این گل دارای ترکیبات فسفر است اگر جامه ای را با آن بشویند شب هنگام در محل تاریک بر اثر شکستن پارچه نور می دهد و می درخشد. این گل وقتی که از معدن بیرون می آید رنگ زیتونی دارد اما اگر مدتی در نور آفتاب و هوا بماند مانند گچ می شود و برنگ سفید در می آید و از هم بازمی شود. معادن این گل ذخیره یکسان ندارند بعضی گل خالص دارد و بعضی دیگر باشن و سنگ ریزه مخلوط است و قابل استفاده نیست. گل خالص را زنان باردار بارغبت می خورند و گفته اند که در پرورش جنین بی تاثیر نمی باشد. همین گل را برای خوشبویی با برگ گل سرخ مدتی همراه می کردند و به آن گل خوشبوی می گفتند. این گل غیر از طین اصفر و گل احمر است و مثل آنها مصرف دارویی ندارد و برای شست و شوی بکار می رود و به گل سرشوی، گل سرشور، گل خوشبوی شهرت دارد. غیر از زنان باردار افراد دیگر هم گاهی بخوردن آن رغبت

کرده اند. سنائی غزنوی داستانی بشعرا آورده و نشان داده که این گل درمغازه های خواربار فروشی وجود داشته و ارزش آن کمتر از شکر بوده است از زبان سنائی بشویم.

<p>بیکران داشت در دکان مالی چابک اندر معاملات کردن عسل و خردل و خل اندودن چونکه بخرید سوی خانه برد گفت شکر بده مرا بکرم تا دهد شکر و برد فرمان گشت دلتنگ از آن و کرد آهنگ سنگ صدگان نهاد از کم و بیش تا شکر بدهدش مقابل سنگ تن و جان را فدای گل کردی مرد بقال نرم می خندید کاین زیان است و سود ندارد شکرش کم شود سری دیگر گشته از بهر سود جفت زیان آن جهان را بدین جهان داده (حدیقه ص ۴۱۱)</p>	<p>بود در شهر بلخ بقالی زامل حرفت فراشته گردن هم شکر داشت هم گل خوردن ایلهی رفت تا شکریخرد مرد بقال را بداد درم برد بقال دست زی میزان درترازو ندید صدگان سنگ مرد بقال درترازوی خویش کرد از گل ترازو راپا سنگ مرد ایله مگرکه گل خوردی از ترازو گلک همی دزدید گفت مسکین خبر نمی دارد هر چه گل کم کند همی زین سر مردمان جهان همه زین سان خویشتن را بیاد برداده</p>
--	---

نکته مهم: سرپوش دیگهای گلابگیری را با گل رس بدیگ می پیوندند و در زش را می گیرند تا بخار گل جوشیده تلف نشده و همگی به دستگاه تقطیر هدایت شود. گل رس حالت چسبندگی دارد و هرگز برای شستن سر و تن بکار نمی رود. و عجب آنکه با گل سرشوی دیگ گلابگیری را نمی توان بست و محکم کرد زیرا وقتی که حرارت دید سفید رنگ و شکننده و ریزریز می گردد.

بنابراین این تعبیری که پروفیسور محترم از گل خوشبوی کرده با موازین عقلی و علمی و عملی سازگار نیست. هنوز هم که عمل گلابگیری در نقاط مختلف ایران معمول است در هیچیک از آنها با گل سرشوی سردیگها را نمی بندند و گل خوشبوی آنچنانی بوجود

نمی آورند، در مقابل هنوز هم برگهای گل را در کیسه گل سرشوی برای خوشبویی قرار می دهند.

۷- در معنی این بیت از منوچهری دامغانی:

ما را دهی از طبع خوش ماهان خوش حوران کش

چون داد سالار حبش مرمطصفی را جاریه

(دیوان منوچهری)

مصحح دیوان منوچهری در تعلیقات دیوان ص ۲۵۵ می نویسد:

«چون داد سالار حبش مرمطصفی را جاریه» ظاهراً شاعر در این قسمت اشتباه کرده است زیرا کسی که به پیغمبر اکرم جاریه داد مقوقس حاکم مصر بود و این کنیز یعنی ماریه قبطیه مادر ابراهیم فرزند پیغمبر اکرم است و با این کنیز اسبی لزازنام بهدیه فرستاد و سالار حبش که نجاشی باشد حربه ای به پیغمبر اکرم (ص) تقدیم کرده است و آن حربه که حضرت ابی بن خلف را روز احد بدست خویش با آن کشت، به ارث به خلفا رسید.

سخن ما:

هر دو پادشاه یعنی هم مقوقس پادشاه مصر و هم نجاشی پادشاه حبشه برای پیغمبر اکرم (ص) کنیزك فرستاده اند، مقوقس چهار کنیزك و نجاشی دوکنیزك فرستاده است، اینک مصحح محترم به مفاتیح العلوم خوارزمی ارجاع داده مطلبی درست است و الکامل ابن اثیر هم می نویسد:

«مقوقس نامه پیغمبر اکرم (ص) را پذیرفت و ثنا گفت و چهار کنیز هدیه تقدیم نمود که یکی از آنها ماریه مادر ابراهیم (فرزند پیغمبر) بود. الکامل ابن اثیر ترجمه عباس خلیلی ج ۱ ص ۲۴۵»

گفته منوچهری دامغانی «چون داد سالار حبش مرمطصفی را جاریه» هم درست است زیرا ترجمه تفسیر طبری و تفسیر کشف الاسرار میبندی قول منوچهری را تأیید می کند:

«و پس از آن نجاشی که ملك حبش بود دو كنيزك مر پیغامبر علیه السلام را فرستاده بود با بسی تحفه ها و خواسته های دیگر و از آن كنيزكان یکی حسان را بخشید. ترجمه تفسیرطبری به تصحیح یغمایی ج ۵ ص ۱۱۳۶»

«ملك حبشه مر پیغامبر راهدیه های بسیار فرستاد که از حبشه خیزد و دو كنيزك قبطنی فرستاد و پیغامبر علیه السلام یکی خود برگرفت و یکی دیگر بحسان بن ثابت بخشید. کشف الاسرار میبیدی ج ۲ ص ۳۴۷»

۸- تصحیح يك بيت از دیوان خاقانی شروانی:

هرچه زین روی کعبتین يك است و نواست

بردگروی او شش است و چهار

(دیوان خاقانی چاپ سجادی ص ۱۹۷)

در نسخه مجلس آن بیت چنین آمده است:

هر چه زین روی کعبتین يك است و سیست

بردگروی او شش است و چهار

مصحح محترم نسخه مجلس را بپاورقی برده است در حالی که می بایست متن را بپاورقی ببرد زیرا متن غلط و حاشیه درست است. کلمه «سیست» که بر وزن «نشست» خوانده می شود تلفظی است از «سه است»، با اعتبار آنکه دراملای قدیم سوم را «سیم» و «سیوم» می نوشتند.

سخن ما:

اختراع نرد را به ایرانیان را نسبت داده اند و اعداد و ارقامی که در آن بکارگرفته شده ماخذ نجومی دارد از این قرار: تخته نرد دارای بیست و چهار خانه (دوازده خانه در بالا و دوازده خانه در پایین) و سی مهره سیاه و سفید و دو عدد طاس مکعب شکل است و روی شش سطح هر مکعب اعداد را بترتیب از يك تا شش نشانه گذاری کرده اند. بیست و چهارخانه نمایانگر بیست و چهار ساعت شبانه روز و دوازده خانه

مهره نشانه روز و سیاه بودن آن علامت شب است و دوطاس مکعب نشانه ماه و خورشید و روی طاس ها عدد يك تاشش طوری کنده شده است که حاصل جمع اعداد دو سطح روبروی در هر مکعب هفت شده است و این هفت نشانه هفت روز هفته و نشانه هفت سیاره: قمر، عطارد، زهره، شمس، مریخ، مشتری، زحل است ترتیب قرار گرفتن عددها در سطوح مکعب (روبروی هم) چنین است ۱ و ۶ ، ۲ و ۵ سه و چهار که مجموع هر دو از آنها مساوی هفت است $۱+۶=۷$ ، $۲+۵=۷$ ، $۳+۴=۷$ ، یعنی در سطح بالایی عدد يك و در سطح زیرین که مقابل آن است عدد شش را کنده اند و در دو سطح شرقی و غربی اعداد ۲ و ۵ را کنده اند و در دو سطح شمالی و جنوبی سه و چهار را قرار داده اند.

بهمین دلیل وقتی که دو سطح کعبتین شش و چهار باشد دو سطح روبروی آنها عدد يك و سه باید باشد تا مجموع آنها طبق قاعده فوق الذکر هفت گردد بنابراین شکل درست بیت این است:

هرچه زین روی کعبتین يك است و سیست

برد گر روی او شش است و چهار

۹- تصحیح يك حکایت از چهار مقاله:

در کتاب چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی حکایتی آمده که مرحوم علامه قزوینی چنین تصحیح نموده اند: «...روزی امیربااحمد بدیهی نردمی باخت و نرد ده هزاری بیابین کشیده بود و امیر دو مهره در شش گاه داشت و احمد بدیهی دو مهره در يك گاه و ضرب امیر را بود احتیاطها کرد و بینداخت تا دو شش زند دو يك بر آمد عظیم طیره شد و از طبع برفت و جای آن بود و آن غضب بدرجه ای کشید که هر ساعت دست به تیغ می کرد و ندیمان چون برگ بردرخت همی لرزیدند که پادشاه بود و کودک بود و مقمور بچنان زخمی ابوبکرارزقی برخاست و بنزدیک مطربان شد و این دو بیتی باز خواند: (از رقی گوید)

**گر شاه دو شش خواست دو يك زخم افتاد
تاظن نبری که کعبتین داد نداد
آن زخم که کرد رای شاهنشاه یاد
در خدمت شاه روی برخاک نهاد**

بامنصور بایوسف در سنه تسع و خمسماءه که من بهرات افتادم
مرا حکایت کرد که امیر طغانشاه بدین دوبیتی چنان بانشاط آمد و
خوش طبع گشت که برچشمهای ازرقی بوسه داد..... چهار مقاله
باتصحیح علامه قزوینی صفحه ۴۴»

مرحوم دکتر محمد معین از چهار مقاله تصحیح مجدد بعمل آورده و
صورت صحیح داستان را چنین دانسته است: «.... روزی امیر با احمد
بدیهی نرد می باخت و نرد ده هزاری بیابین کشیده بود و امیر سه
مهره در شش گاه داشت و احمد بدیهی سه مهره در يك گاه، و ضرب امیر
را بود. احتیاطها کرد و بینداخت تا سه شش زند، سه يك برآمد، عظیم
طیره شد از طبع برفت، و جای آن بود، و آن غضب بدرجه ای کشید که
هرساعت دست به تیغ می کرد، و ندیمان چون برگ درخت همی
لرزیدند که پادشاه بود و کودك و مقموربچنان زخمی. ابوبکر ارزقی
برخواست و بنزدیک مطربان شد و این دو بیتی باز خواند: (ارزقی گوید)

**گرشاه سه شش خواست سه يك زخم افتاد
تاظن بندی که کعبتین داد نداد
آن زخم که کرد رای شاهنشاه یاد**

در خدمت شاه روی برخاک نهاد

با منصور بایوسف در سنه تسع و خمسمائه که من بهرات
افتادم..... چهار مقاله باتصحیح مجدد با هتمام محمد معین ص ۷۰»

سخن ما:

تصحیح قزوینی يك جا اشتباه دارد و آن این است که عبارت «امیر
دو مهره در شش گاه داشت» نادرست است و «امیر سه مهره در شش گاه
داشت» صحیح می باشد زیرا:

داشت» صحیح می باشد زیرا:

هرچند يك نوع نرد بوده که با سه طاس بازی می کردند اما نرد با دو طاس (کعبتین) هم رایج بوده است و تا امروز نیز ادامه دارد و در حکایت چهار مقاله این وضع با کعبتین یعنی دو طاس اتفاق افتاده است و وضع و موقعیت دو طرف بازی این چنین بوده است:

بازی بپایان کشیده بود یعنی در شرف پایان بود، کار بجایی رسیده بود که احمد بدیهی با يك زخم برنده می شد زیرا فقط دو مهره داشت و چون انداختن طاس نوبت امیر بود. احمد بدیهی منتظر بود که امیر نتواند سه مهره خود را بايك زخم ببرد و نوبت انداختن طاس به او برسد و او با هر عددی که می آورد برنده می شد و بازی خاتمه می یافت. و امیر را در این وضعیت فقط دو شش (جفت شش) آوردن پیروزی می داد. زیرا اگر طاس دو شش می افتاد امیر می توانست هر سه مهره را که در شش گاه بود بیرون ببرد و برنده شود و هر شماره دیگری که غیر از جفت شش می آورد نمی توانست امیر را برنده کند.

و دلیل درست نبودن تصحیح استاد معین این است که ایشان تصور کرده اند که «احمد بدیهی سه مهره دریگ گاه داشت» و در این صورت بازی بپایان نکشید بوده و عبارت «نرد ده هزاری پایین کشیده بود» زاید و بی فایده است و بعلاوه اگر احمد بدیهی سه مهره داشت امیر هم زخم دلخواه خود را نمی آورد نوبت طاس انداختن به احمد می رسید چون سه مهره در يك گاه داشت فقط با جفت آوردن یعنی «دویک» یا «دودو» یا «دو چهار» یا «دو پنج» یا «دوشش» می توانست سه مهره را کنار ببرد و برنده بازی گردد و اگر جفت نمی آورد می توانست حداکثر دو مهره از سه مهره را از نرد خارج کند و يك مهره اش در يك گاه باقی می ماند و دوباره نوبت طاس انداختن به امیر می رسید و برای امیر امیدوار کننده بود که بار دیگر طاس بپندازد و برای آوردن عدد مورد نظر دقت و احتیاط کند. عبارت «امیر احتیاطها کرد» نشان می دهد که بطور قطع و یقین احمد بدیهی دو مهره داشته نه سه

مهره و امیر می دانسته که دیگر به او نوبت انداختن طاس نمی رسد و بازی تمام می شود. و عبارت «تا سه شش زند» «سه يك بر آمد» نیز نادرست است زیرا این نرد سه طاسه نبوده و کعبتین بصیغه تشبیه است و در مواقعی که سخن از بازی نرد با سه طاس بود گویندگان و شعرا معمولاً به سه تا بودن اشاره می کردند از آن جمله خاقانی شروانی گوید:

از پی سی طفل را در يك بساط

آن سه لعبت زاستخوان آخرکجاست

(دیوان خاقانی)

و سوزنی گوید:

از نرد سه تا پای فراتر ننهادیم

هم خصل به هفده شد هم داو سرآمد

(دیوان سوزنی)

خاقانی به «سه لعبت» و سوزنی با «نردسه تا» نشان داده اند که نرد مورد نظر آنها سه طاسه بوده است اما در داستان مورد بحث ما «تاظن نبری که کعبتین دادنداد» صراحتاً به دو طاس اشاره شده است و شکل صحیح داستان چنین است «...امیر سه مهره در شش گاه داشت و احمد بدیهی دو مهره در يك گاه، و ضرب امیر را بود. احتیاطها کرد و بینداخت تا دو شش زند، دو يك برآمد! عظیم طیره شد و از طبع برفت....»

گرشاه دو شش خواست دو يك زخم افتاد

تاظن نبری که کعبتین دادنداد

آن زخم که کرد رأی شاهنشاه یاد

در خدمت شاه روی برخاک نهاد

۱۰- اشکال در معنای يك بيت از عبدالرحمن جامی:

حال نادان را ز نادان به نمی داند کسی

گرچه در دانش فزون از بوعلی سینا بود

(نقل از برگزیده متون ادب فارسی نشردانشگاهی به اهتمام پنج

استاد ص ۵۴)

سخن ما:

معنا و مفهوم بیت مذکور نادرست است زیرا دانا کسی است که مرحله نادانی را پشت سر گذاشته است و حال نادان را بهتر از هر کس دیگری داند. نظیر آنکه دانش آموز سال چهارم دبیرستان وضع تحصیل دانش آموز سال اول راهنمایی را بهتر می داند، زیرا آن مرحله را عملاً دیده و مواد درسی آن را گذرانده است.

بنابراین دانا از حال نادان اطلاع و آگاهی کامل دارد، اما نادان از حال دانا بی خبر می باشد. بقول مولوی:

درنیابد حال پخته هیچ خام

پس سخن کوتاه باید و السلام

(مثنوی دفتر اول)

۱۱- حراست گرگ از گوسفندان:

در کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری در شرح حال و مقام و

منزلت ابو حلیم حبیب بن سلیم الراعی می نویسد:

«صاحب گوسفندان بود برکرانه فرات نشستی و طریقتش عزلت بود،

یکی از مشایخ روایت کند که من بدو بر گذشتم و پرایافتم اندر عبادت

و گرگ گوسفندان وی را نگاه میداشت... ص ۱۱۰» و مانند این واقعه در

کتاب منتخب رونق المجالس نیز آمده:

مشکل کار در معنای عبارت مذکور این است که:

معمولاً سگ گوسفندان را از گرگ حراست می کند، گرگ گوسفندان را از چه چیز حراست می کرده است؟

۱۲- طول در چه حالتی کمتر از عرض می شود؟

در ازا و پهناى سطحى را که با يك واحد، اندازه گیری شده باشد بترتیب طول و عرض می نامند. طول همیشه از عرض بیشتر است اما اگر قطعه ای از يك جسم طول و عرض دار بریده شود به اعتبار طول و عرض اصلی ممکن است در قطعه بریده شده طول و عرض با هم برابر و یا اینکه طول کمتر از عرض هم باشد. مثلاً يك توپ ماهوت داریم که عرض آن يك متر است اگر يك متر از این ماهوت را ببریم هم طول و هم عرض آن يك متر می گردد بعبارت دیگر طول با عرض برابر می شود. و اگر از همین توپ ماهوت پنجاه سانتی متر ببریم قطعه ای بوجود می آید که طول آن نیم متر و عرض آن يك متر است.

طول و عرض جغرافیای:

فاصله خط استوا تا قطب ۹۰ درجه است و به آن عرض می گویند، از خط استوا بقطب شمال را عرض شمالی و از خط استوا تا قطب جنوب را عرض جنوبی می نامند. دور کره زمین (مدارات) را ۳۶۰ درجه می شمارند و ۱۸۰ درجه آن را طول شرقی (از مبدأ گرینویچ) و ۱۸۰ درجه دیگر را طول غربی می نامند و این نامگذاری درست است زیرا ۱۸۰ درجه بیشتر از ۹۰ درجه است و طبق تعریف بیشتر را طول، و کمتر را عرض نامیده اند. اما نقاطی هستند که عرض جغرافیایی آنها بیشتر از طول جغرافیایی آنهاست مثلاً در کتب جغرافیا می نویسند کشور آلبانی میان ۳۹/۵ درجه و ۴۳ درجه عرض شمالی و ۱۹ درجه و ۲۰/۵ درجه طول شرقی واقع شده است (جغرافیای کامل جهان تالیف

حبیب الله شاملوص (۶۰۹) اعدادی که برای نشان دادن عرض آمده از اعدادی که طول را نشان می دهد بیشتر است. اما با توجه به مأخذ اصلی (۱۸۰ درجه طول و ۹۰ درجه عرض) آن عبارت قابل قبول و همراه با دلیل است.

طول و عرض اعضای داخلی بدن انسان:

در کتاب کالبدشناسی توصیفی در تعریف کبد (جگر) می نویسد:.... شانزده سانتیمتر طول و بیست و هشت سانتیمتر عرض و هشت سانتی متر ضخامت دارد (کتاب هفتم تألیف استادان کالبدشناسی دانشکده پزشکی چاپ دانشگاه ص ۲۲۸) مأخذ طول و عرض حتماً بلندی و پهنای بدن انسان در نظر نویسندگان بوده است و الا نمی توان قبول کرد که عرض جسمی ۲۸ سانتیمتر و طول همان جسم ۱۶ سانتیمتر باشد.

تعریف ((بدره)):

در فرهنگ معین «بدره» را چنین تعریف کرده اند: ((بدره خریطه ای از جامه یا گلیم یا تیماج که طول آن از عرضش بیشتر باشد و آنرا پر از پول کنند.)) عبارت ((که طول آن بیش از عرضش است)) بی جاوبی معناست زیرا طول همیشه بیشتر از عرض است و بعلاوه اشکال مستطیل و لوزی و متوازی الاضلاع و حتی ذوزنقه این تعریف را می توانند داشته باشند.

۱۳-اقتباس ناشیانه:

فرهنگ آندراج در معنی بکتاش می نویسد: ((بکتاش بروزن خشخاش (ف) نام غلام حارث بن کعب قزداری بوده که رابعه بنت کعب که زنی عارفه بوده باوبی علاقه پیدا کرده حارث برادر رابعه که حکومت بلخ داشته پس از اطلاع خواهر خود را کشته

بکتاش نیز حارث را کشته خود را بر سر قبر رابعه بخنجر هلاک کرده و این حکایت علی الاجمال در الهی نامه شیخ عطار منظوم است مولف در ایام شباب آن قصه رابسطی داده و منظوم کرده و بکتاش نامه و گلستان ارم نام نهاده. فرهنگ آنند راج زیر نظر دبیرسیاقی))

سخن ما:

از این عبارت: «مولف در ایام شباب آن واقعه رابسطی داده و منظوم کرده و بکتاش نامه گلستان ارم نام نهاده» خواننده نتیجه می گیرد که گلستان ارم را مولف فرهنگ آنندراج در جوانی بشعر آورده است. در حالی که چنین نیست و سراینده مثنوی گلستان ارم رضاقلی خان هدایت است و این مرد دانشمند که مولف فرهنگ انجمن آرای ناصری است در فرهنگ خود در ذیل لغت بکتاش می نویسد:

((بکتاش برون خشخاس نام غلام حارث بن کعب قزداری بوده که رابعه بنت کعب که زنی عارفه بوده با وی علاقه پیدا کرده حارث برادر رابعه که حکومت بلخ داشته پس از اطلاع خواهر خود را کشته و بکتاش نیز حارث را کشته خود را نیز بر سر قبر رابعه بخنجر هلاک کرده و این حکایت علی الاجمال در الهی نامه شیخ عطار منظوم است مولف در ایام شباب آن قصه رابسطی داده و منظوم کرده بکتاش نامه و گلستان ارم نهاده. فرهنگ انجمن آرای ناصری)) مولف آنندراج نوشته فرهنگ انجمن آرای ناصری را کلمه به کلمه بفرهنگ خود برده و متوجه نشده که بجای «مولف در ایام شباب» باید بنویسد رضاقلی خان هدایت مولف فرهنگ انجمن آرای ناصری در ایام شباب آن قصه رابسطی داده و منظوم کرده و بکتاش نامه و گلستان ارم نام نهاده است.

گفتنی است که «بکتاش» لغت ترکی است اما فرهنگ آنندراج آنرا فارسی دانسته است و علامت ف را در جلوی آن قرار داده

۱۴- گفتاز که نالیم که از ماست که برماست:

حکیم ناصر خسرو قبادیانی داستانی برای عقاب مغرور در چند بیت سروده و گفته است که عقاب اوج گرفت و سراسر زمین را زیر پر خود دید و بر خود نازید ناگاه تیرانداز ماهری تیری بسوی عقاب بیرواز آورد تیر بر بال عقاب خورد و از آسمان بر زمین سرنگونش کرد. به تیرنگاه کرد چوبی دید با تکه آهنی و تعجب کرد که این ها چگونه توانستند او را بپایین آرند ناگاه متوجه پرهایی شد که در تنه تیر نصب کرده بودند این پرهایی عقاب بود که در تیر نشانده بودند. عقاب دانست که او را با پر خودش شکست داده اند:

زی تیر نگه کرد پر خویش بر او دید

گفتا ((ز که نالیم که از ماست که برماست))

(ص ۵۲۳)

توضیح: برای اینکه تیر در هوا راست و سریع حرکت کند چهار تا از پر عقاب یا کرکس یا مرغ دیگر در چهار سوی آن می نشانند. فردوسی در جنگ رستم و اشکبوس گوید:

تهمتن به بند کمر برد چنگ گزین کرد یک چوبه تیر خدنگ
خدنگی بر آورد پیکان چو آب نشانده براو چار پر عقاب

(ج ۴ ص ۱۹۶)

سخن ما:

در قرن هفتم ابن بی بی نویسنده کتاب ((الواو امر العلاءیه)) داستانی از غلام رکن الدین سلیمان شاه آورده و عبارت ((گفتاز که نالیم که از ماست که برماست)) را در آن بکار برده است. می دانیم که مصراع دوم شعر ناصر خسرو ضرب المثل قرار گرفته و معروف است و کاربرد آن نیز مشهور است، اما ابن بی بی نویسنده کتاب گمان کرده که ماست خوردن بکسی آسیب رسانیده و این ضرب المثل بوجود آمده است، داستان غلام رکن الدین سلیمان شاه را با هم می خوانیم:

((رکن الدین سلیمان شاه آیان نامی غلامی مستور و پیرت داشت که

گوشه خاطرش بل همگی دل سوی عشق آن ماهروی مهر گسل مایل بودمگر روزی بر دست باز، باز همی آمد از شکار، با پیرزنی که در دست کاسه ماست داشت مقابل افتاد از فرط تاثیر تاب آفتاب و استیلاء عطش و اعواز آب کاسه را در ربود و درکشید پیرزن بر اثر تاشهردوان شد و بر درسرای سلطان آمد و فغان برداشت که غلامی کاسه ماست را که وجه نان ایتام خود نهاده بودم بستند و بها نداد سلطان فرمود تا کشف حال آن مظلومه کنند در آن میان ناگاه غلام حاضر شد پیرزن گفت خصم این است غلام از بیم پادشاه منکرشد سلطان فرمود که اگر شکم غلام شکافته شود و ماست نخورده باشد سزای توجز قتل نخواهد بودن پیرزن راضی شد در حال به جراح فرمان رسید که شکم او را بشکافد و تقلیب احشاء و امعاء کرد و از آن قبل که از ماست پر بود قتل غلام لازم آمد و فرمود تا سیاست کردند و غمهای سلطان در فراق جانان تو بر تو شد و مثل «از ماست که بر ماست» در حق او صادق گشت تا پیرزن را هزار دینار انعام فرمود. اخبار سلاجعه روم باهتمام محمد جواد مشکور ص ۱۹ و ص ۲۰»

۱۵- آزرَم به معنای «تعزیر»

آزرَم در متون قدیم به معنای «تعزیر» هم آمده است و این معنا از فرهنگها فوت شده است. در تفسیر کشف الاسرار ابوالفضل رشید الدین میبیدی «تعزیر» آزرَم داشتن معنی شده است:
«وعزروه» و آزرَم دارد او را و بزرگ (ج ۳ ص ۷۵۳)

در تاریخ بلعمی نیز بهمین معنی آمده است:

((وسرهنگ را از آن کار باز کرد از آن که بفرمان وی تأخیر کرد از آزرَم پسرش صفحه ۱۰۷۲)) مثال دیگر باز در همان مأخذ:
((وهرگاه که من غایب شوم بتدبیر از کارهای مملکت شوم شما ایدون گویند که ببازی شد یا بگریخت و خواستید که رسول فرستید سوی

خاقان واو را خراج دهید و من شما را آگاه کردم و شما را آزرم دادم تا شما بطاعت آیید پس هرگاه که از شما بی ادبی آید از من عقوبت بیشتر آید که از پدرم ص ۹۳۳))

مثال از مرزبان نامه:

زیرک گفت اگر راست خواهی ما از افراط دوستی شما و تفریط آزرم سباع همه را دشمن خویش گردانیده ایم ص ۱۳۶))

مثال از قابوسنامه:

((اگر کسی گناهی کند و بدان گناه مستوجب عقوبت گردد تو بسزای آن گناه او را عقوبت کن تا طریق تعلم و آزرم و رحمت فراموش نکرده باشی چنان باید که یک درم گناه را نیم درم عقوبت فرمایی تا هم از کریمان باشی و هم از شایستگان که نشاید که کریمان کار بی رحمان کنند. قابوسنامه باب سی ام ص ۱۰۹))

۱۶- معنی ((آزرم)) در این بیت از نظامی گنجوی:

دباغت چنان دادم این چرم را که برتابد آسیب و آزرم را

(شرفنامه ص ۱۹)

لغت نامه و حاشیه برهان قاطع آزرم در بیت فوق الذکر را تصحیف «ادرم» بفتح دال وراء و به معنی درفش (ابزار کفشگران) نوشته اند و واوبین آسیب و آزرم را بدون هیچگونه دلیل حذف کرده اند.

سخن ما:

در همه نسخه های قدیمی از خمسه نظامی که تاکنون بدست آمده و معتبر شناخته شده کلمه مورد بحث «آزرم» نوشته شده و بین «آسیب» و «آزرم» واو عطف هم در همه نسخه ها بوده است در وزن شعر هم «آزرم» سازگار است و مشکل ایجاد نمی کند. اما کلمه «آدَرَم» بفتح دال وراء بوزن شعر لطمه می زند و تصور تبدیل «دال» به «ز» و

شعر هم «آزرم» سازگار است و مشکل ایجاد نمی کند. اما کلمه «آذرم» بفتح دال وراء بوزن شعر لطمه می زند و تصور تبدیل «دال» به «ز» و حذف حرکت راء متکلفانه و حذف کردن واو عطف هم تکلف دیگر است وقوع این سه تکلف در يك لغت نشان می دهد که معنا و تفسیری که کرده اند بی اساس است و سبب این تلاش آن بوده که خواسته اند بین چرم و دباغت و آزرم الفتی برقرار کنند.

نظامی این بیت را در بیان تحمل و بردباری خود سروده است:

ره من همه زهر نوشیدن است	هنرجستن و عیب پوشیدن
بدان ره که خود را نمودم نخست	قدم داشتم تا باخوردن دست
دباغت چنان دادم اینچرم را	که بر تابداسیب و آزرم را
چنان خواهم از پاک پروردگار	کز این ره نگردم سرانجام کار

(شرفنامه ص ۹۱)

در بیت مورد بحث ما آسیب بمعنی صدمه و زیان و آزرم بمعنی شرم و حیا آمده است. فعل برتابدهم به دو معنی آمده است.

۱- آسیب را برتابد: یعنی آسیب را تحمل کند

۲- آزرم را بر تابد: یعنی حیا را پرتوافشانی کند

تا ویدن و تافتن در مضارع بشکل واحد درمی آید بنابراین برتابدهم می تواند از مصدر تا ویدن باشد و هم می تواند از مصدر تافتن باشد. در کلمه چرم به بشره و پوست رخسار ایهامی لطیف نهاده است و معنی بیت چنین است: ((این چرم را چنان تربیت کرده ام که متحمل و باحیاست))

نظامی در مخزن الاسرار اشک را به آب گرم و حیا را به آتش سرد تشبیه کرده است:

دیده و رخسار ترا اشک و شرم آتش سرد او دهد و آب گرم
(بیت ۲۲)

۱۷- گشتن و گردیدن: در معنای تفحص و تفتیش کردن:

این مصدر در ماضی مطلق «گشتم، گشتی، گشت، گشتیم، گشتید، گشتند» و در مضارع التزامی بشکل «گردم، گردی، گردد، گردیم، گردید، گردند» صرف می شود.

و چون «گشتن و گردیدن» معنای گردش و حرکت و سیرکردن هم دارد سبب شده که در معنی این بیت از سعدی:

اگر محتسب گردد آن را غم است

که سنگ ترازوی بارش کم است

شارحان به اشتباه بروند و چنین معنی کنند: اگر محتسب در بازار گردش کند آن کسی که سنگ ترازویش کم است غمگین خواهد بود.

سخن ما: رسیدگی به اوزان و مقادیر از وظایف محتسب بوده است. گاهی محتسب وزنه ای درست و استاندارد را به بازار می برد و با آن سنگهای ترازوی فروشندگان را می سنجید، سعدی در بیت مذکور به آن عمل محتسب نظر داشته، نه گردش کردن او. و معنی بیت چنین است:

((اگر محتسب سنگ ترازوی فروشندگان کالا را بسنجد و بازرسی کند کسی که سنگ ترازویش کم است از بازرسی محتسب می ترسد)).

توضیح: «غم» در بیت بالا بمعنی «ترس» آمده است نظیر معنای غم در این مصراع از همان شاعر: «چه غم دیوار امت را که دارد چون تو پشتیبان».

۱۸- زنار چارکرد:

در منتخب رونق المجالس این عبارت را می خوانیم

«اوبطلاق زن خویش سوگند خورد نخسبد تازنار بر میان بنند. زنار چارکرد بر میان بست و بخفت» مصحح در معنی «زنار چارکرد» نوشته است: (ظاهراً «چاره کرد» یعنی تهیه کرد فراهم آورد ص ۴۴)

سخن ما: «زنارچار کرد» در فرهنگ ها نیامده و از چشم فرهنگ نویسان پنهان مانده است. به زناری گفته می شد که از چهار رشته بافته و تافته شده بود و نشانه قوت اعتقاد کسی بود که آنرا می بست. شیخ فریدالدین عطار این ترکیب را بکار برده است:

در بتکده رفت و دست بگشاد زنار چار کرد بر بست
(دیوان ص ۲۸)

هست زنارنفاقت چار کرد گرمسلمانی، زقرسای بسست
(دیوان ص ۲۸)

از هر دو کون گوشه دیری گزیده ایم زنارچار کرد ببر درگرفته ایم
(دیوان ص ۲۲۲)

گررکن چارکعبه دل چاریارنیست زنار چارکرد گزین وکلیسیا
(دیوان ص ۶۲۸)

۱۹- یکفیک نصیبك شخ القوم:

این مثل عربی در کتاب کلیه و دمنه چنین معنی شده است:
«یکفیک... ترابسنده است (کافی است) بهره تواز (اینکه توسل جویی به) بخیلی مردمان (وایشان را ببخل ایشان ملامت کنی). ص ۱۷۸»

سخن ما: معنای داده شده روشن و قانع کننده نیست. و معنی درست آن این است: «قوم اگر در حق تو بخیلی نکنند و احسانی بجا آورند با این عمل زیر بار منت قرار می گیری آزادی و مناعت طبیعت می شکنند اما اگر بخیلی کردند دیگر رهین منت قرار نمی گیری و این برای تو بسنده و کافی است زیرا بقول نظامی:

۱- احسان همه را بجان نوازد آزادان را ببنده سازد
(لیلی و مجنون ص ۱۶۹)

و بقول سعدی: «که احسان کمندی است برگردنش»
قوم اگر بخیلی کردند دیگر این کمند برگردن تو نمی افتد و آزادی

تواز بین نمی رود. وصائب مفهوم این مثل عربی را در یکی از ابیات سمبولیک خود گنجانیده و تصویر بی نظیری آفریده است:

**بخل از کرم به است که بی ها صلان یخل
در هر جواب بنده ای آزاد می کنند**
(دیوان صائب)

۲۰- کرمک شبتاب، یراعه، نی پاره:

در کتاب کلیله و دمنه در باب پنجم آمده:

((بوزینگان پناهی می جستند نی پاره ای دیدند در طرفی افکنده گمان بردند که آتش است هیزم بر آن نهادند و می دمیدند در چاپ دانشگاه «نی پاره ای» را به «یراعه ای» تصحیح نموده و در حاشیه صفحه نوشته اند:

((یراعه کرم شب تاب مرا داست در نسخه اساس نی پاره ونی آمده است، یراعه بمعنی نی نیز هست و قلم را که از نی باشد بدین سبب یراعه گویند. آیا امکان دارد که نصر الله منشی سهواً چنین ترجمه کرده باشد؟)) و نیز در باب سیزدهم آمده:

((چنانکه کسی در تاریکی شب نی پاره ای بیند، پندارد که آتش است و بروی مشتبه گردد، چون در دست گرفت مقرر شود که باد پیموده است))

در چاپ دانشگاه باز «نی پاره» به «یراعه» تصحیح شده و در حاشیه صفحه توضیح داده اند:

«یراعه ای در نسخه اساس: نی و همچنین در نافذ و G، چلی و P1: نی، نق: پاره نی، I: نی پاره، P2: یراعه ی، B و بایسنغری: بسد! و P3 و مج ندارند. شك نیست که مراد از یراعه که در متن عربی آمده بوده است کرم شب تاب است، و احتمال می رود که مترجم اشتباهاً معنی دیگر آن را که نی باشد نوشته بوده است چنانکه همین اشتباه در سابق [باب پنجم] هم دیده شده بود. من صورت یراعه ای را رجحان

دادم که در متن عربی ویکی از نسخ قدیم فارسی هست و از خود تصرفی نکردم»

علاوه بر آن مرحوم مینوی در مقدمه کلیله و دمنه هم در حاشیه صفحه «یو» می نویسد:

«بنده تا اطمینان حاصل نکردم که خطائی از خود نصرالله منشی بوده است آن را با ونسبت نداده ام من باب مثال ترجمه بیراعه به نی پاره در کلیله و دمنه منظوم قانعی طوسی هم که بر مبنای همین ترجمه نصرالله منشی بوده است) دیده می شود:

از ایشان یکی پاره نی بدید

چو روشن نمودش فغان برکشید

(پایان توضیحات مینوی)

حقیقت مطلب این است که بعضی از درختان افتاده و

پوسیده و خشک شده در جنگل شبهادرخشان و شب نما بنظر می آیند این ها درختانی هستند که گرم شب تاب در زیر پوست یا در داخل درخت شیارهایی ایجاد کرده و لانه ساخته بعد از آنکه حشره از بین رفت مواد فسفور سانس بدن آن در لانه و در دیوار لانه اش یعنی در شیارهای چوب می چسبند و سبب نورانی شدن چوب می گردد. گمان می رود در نیزارها که فاقد درخت هستند گرم شب تاب در داخل و جوف نی لانه بسازد و بعد از آنکه از بین رفت و نی شکسته شد روشن و تابان دیده شود. بنابراین «نی پاره» و «نی» که در نسخه های اقدم و متعدد آمده است درست انتخاب شده است و نصرالله منشی بر این کاروقف داشته است و سهوی در کار نبوده است.

بنظر می رسد این گمان از کلیله و دمنه منظوم رودکی که چند بیتی از آن بجای مانده نشأت گرفته است رودکی دو قرن پیش از نصرالله منشی کلیله و دمنه را از متن عربی بشعر آورده و «بیراعه» را گرمك شبتاب ترجمه کرده است:

شب زمستان بود کپی سردیافت کرمکی شب تاب ناگاهی بتافت
 کپیان آتش همی پنداشتند پشته هیزم بدو برداشتند
 رودکی در ترجمه «یراعه» اشتباه کرده است زیرا گرم شب تاب
 در زمستان دیده نمی شود و به لانه خود که در داخل درختان کهنه
 ونیمه پوشیده ایجاد کرده است پناه می برد و دوره فعالیت او در
 بهار و تابستان است نه در زمستان

نصرالله منشی مسلماً کلیله و دمنه منظوم رودکی را دیده و
 می دانسته که رودکی آن را گرم شب تاب معنی کرده و اگر
 ترجمه رودکی مورد تأیید او بود همان را انتخاب می کرد
 ولزومی نداشت با آگاهی از اینکه یراعه گرمک شبتاب ترجمه شده
 مجدداً آن را نی پاره ترجمه کند.

دلیل دیگر: درمتون نظم و نثر پارسی از درختان پوشیده ای
 که در تاریکی نور می دهند سخن رفته است از آن جمله در کتاب
 عجایب المخلوقات آمده: و بعضی از چوبها آب وی را نپوساند و در
 آسیاها افکنند چون کهن شود بشکافند در شب تاریک مثل آتش
 افروزد ص ۳۳۰.

و نظامی گنجوی گوید:

چوپوشیده چوبی که در کنج باغ فروزنده باشد بشب چون چراغ
 شب افروز گرمی که تا بد زدرو زبی نوری شب زندلاف نور
 (شرفنامه ص ۳۶)

منابع و مأخذ

- ۱- لغت نامه دهخدا
- ۲- سخن و سخنوران تالیف بدیع الزمان فروز انفر
- ۳- فرهنگ معین
- ۴- مرزبان نامه به تصحیح علامه قزوینی
- ۵- حدیقه الحقیقه سنائی بگوشش مدرس رضوی
- ۶- دیوان خاقانی شروانی به تصحیح ضیاءالدین سجادی
- ۷- خسروشیرین نظامی به تصحیح وحید دستگردی
- ۸- لیلی و مجنون نظامی به تصحیح وحید دستگردی

- ۹- شرح سودی بر دیوان حافظ ترجمه بانو عصمت ستارزاده
- ۱۰- گلستان سعدی به تصحیح محمدجواد مشکور
- ۱۱- در مکتب استاد تالیف پروفیسور سعید نفیسی
- ۱۲- مجله (نامه فرهنگ) سال اول شماره ۴
- ۱۳- دیوان منوچهری دامغانی به تصحیح دبیرسیاقی
- ۱۴- الکامل ابن اثیر ترجمه عباس خلیلی
- ۱۵- ترجمه تفسیر طبری به تصحیح یغمایی
- ۱۶- تفسیر کشف الاسرار میبدی
- ۱۷- کلیات عبدالرحمن جامی
- ۱۸- مثنوی مولوی به تصحیح نیکلسون
- ۱۹- کشف المحجوب علی بن عثمان هجویری
- ۲۰- منتخب رونق المجالس به تصحیح احمدعلی رجایی
- ۲۱- کالبدشناسی توصیفی (کتاب هفتم) تالیف استادان کالبدشناسی
- ۲۲- دیوان حکیم ناصر خسرو قبادیانی به تصحیح مینوی و محقق
- ۲۳- شاهنامه چاپ شوروی ج ۴ ص ۱۹۶
- ۲۴- اخبار سلاجقه روم باهتمام محمدجواد مشکور
- ۲۵- فرهنگ آندراج
- ۲۶- فرهنگ انجمن آرای ناصری
- ۲۷- تاریخ بلعمی
- ۲۸- مرزبان نامه
- ۲۹- قابوسنامه به تصحیح دکتریوسفی
- ۳۰- شرفنامه نظامی گنجوی به تصحیح وحید دستگردی
- ۳۱- فرهنگ برهان قاطع باتحشیه محمدمعین
- ۳۲- مخزن الاسرار نظامی به تصحیح برات زنجانی
- ۳۳- ترجمه شرح سودی بر بوستان
- ۳۴- شرح محمد خزائلی بر بوستان
- ۳۵- شرح غلامحسین یوسفی بر بوستان
- ۳۶- چهار مقاله به تصحیح علامه قزوینی
- ۳۷- چهارمقاله به تصحیح محمدمعین
- ۳۸- جغرافیای کامل جهان تالیف حبیب الله شاملو
- ۳۹- دیوان شیخ عطار بکوشش تقی تفضلی
- ۴۰- دیوان صائب به تصحیح امیری فیروز کوهی
- ۴۱- کلیله و دمنه به تصحیح مجتبی مینوی
- ۴۲- محیط زندگی و احوال و اشعار رودکی تالیف سعید نفیسی
- ۴۳- عجایب الخلوقات و غرابت الموجود است به تصحیح منوچهر